

بوطیقای عنوان شناسی نوشته‌های تصوف از آغاز تا سده هشتم هجری

حسین ایمانیان^۱

◀ چکیده:

شاید جریانی که به نام زهد آغاز شد و سپس تصوف و عرفان نام گرفت، پویاترین و پایاترین جریانی باشد که با کمی دگرگونی، از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما، راه خود را در پندار و اندیشه گروهی از مسلمانان، پیموده و شاید پس از فقه و آنچه به گونه‌ای مستقیم با قرآن و اسلام در پیوند است، در هیچ حوزه‌ای چون حوزه تصوف و عرفان، کتاب‌ها، چکامه‌ها و رساله‌ها و ... به نگارش در نیامده باشد. سبک و ساختار شکلی این نوشته‌ها، به پیروی از شیوه نثرنویسی هر دوره، همواره دگرگون شده است و اتفاقاً نخستین جایی که این دگرگونی فرمی نمود یافته، عناوین کتاب‌ها، عناوین بخش‌ها (= فهرست) و حتی دیباچه‌های آنهاست. عناوین نوشته‌ها در هر دوره، از یک سو پیرو شیوه نثرنویسی آن دوره است و ویژگی‌های فرمی نثر آن دوره را نشان می‌دهد و از سوی دیگر با توجه به حوزه موضوعی نوشته‌ها، درون‌مایه‌های عمده آن حوزه را بازتاب می‌دهد. عناوین نوشته‌های تصوف نیز به همین شیوه، ویژگی‌های نثری ادب عربی و پارسی و جریان‌های اصلی تصوف در هر دوره را نمایان می‌سازد.

در جستار پیش رو، ضمن نگاهی کوتاه به دوره‌های اصلی تصوف، از سده نخست تا هشتم هجری و ویژگی‌های اصلی نثر عربی و پارسی در این چارچوب زمانی، به بررسی فرمی عناوین نوشته‌های تصوف مانند کتاب‌ها، رساله‌ها، چکامه‌ها، شرح‌ها و هر آنچه مربوط به این حوزه دینی - هنری در ادبیات عربی و پارسی است، پرداخته شده است. به نظر می‌رسد عناوین نوشته‌های تصوف در سده‌های نخستین، بیش‌تر به شکل کوتاه، ساده، روشن و غیر آهنگین و دال بر محتوای کتاب، بوده و به تدریج این عنوان‌ها طولانی، مسجع، مبهم و حتی رمزآلود شده، آرایه‌های لفظی و معنوی در آن نمود یافته و جدا از محتوای کتاب، گاه به رمزی بودن محتوا، نوع مخاطب و ... نیز اشاره می‌کنند.

◀ کلیدواژه‌ها: عنوان، زهد و تصوف، عرفان، نثر عربی و پارسی، مسجع.

درآمد و یادآوری چند نکته:

پافشاری قرآن بر نوشتن و کسب دانش، به منظور گسترش آگاهی تازه مسلمانانها و رواج دین اسلام میان همگان، سبب شده است که مسلمانان از همان آغاز پیدایی این دین، به کتابت، به عنوان یک پدیده مقدس و بایسته بنگرند؛ هرچند در آغاز به دلایل شناخته شده، گزارش آگاهیها بیشتر از راه سنت شفاهی بوده است. با ظهور حلقه‌های وعظ، حدیث و مجالس املا از یک سو و دستیابی به ابزار نوشتن از دیگر سو، تألیف و نگارش از مرزهای سنتی خود گذر کرد و مسلمانان در زمینه‌های گوناگون، دست به نگارش زدند.

طبیعی است که این نگارشها در آغاز، بیشتر درباره احادیث پیامبر، جنگ‌های وی، شرح اصول دین نوپیدای اسلام، قرآن، فقه و احکام شرعی بایسته برای انسان مسلمان بود و از آنجایی که تصوف، چیزی جز زهد و وعظ نیست و زهد هم بازتاب‌دهنده فقه و آموزه‌های اسلامی است، طبیعی بود که نگارش در این حوزه هم گسترش یابد. در سده‌های پس از این نیز، عرفان و تصوف با دگرگونی‌هایی که یافت همواره مهم‌ترین جریان هنری برخاسته از دین بوده است. یکی از بخش‌هایی که در نوشته‌های متصوفه و دانشمندان دیگر حوزه‌ها قابل بررسی است، عناوین این نوشته‌ها و شناخت انگیزه‌هایی است که نویسندگان را به برگزیدن سبکی خاص در این عناوین، هدایت کرده است. در جستار پیش‌رو به بررسی فرم عناوین کتاب‌های تصوف از آغازین سده هجری تا قرن هشتم می‌پردازیم اما در آغاز، بایسته است چند نکته را یادآوری کنیم:

از آنجایی که فرم عناوین نوشته‌های تصوف از یکسو پیرو شیوه نثرنویسی رایج در هر دوره از تاریخ ادبیات عربی و فارسی است و از دیگر سو - و به ویژه در عناوین موضوعی که نشان‌دهنده محتوای کتاب است - بازتاب‌دهنده جریان‌های غالب در هر دوره از دوره‌های تصوف و عرفان اسلامی است، در آغاز باید گذری

پُرشتاب بر دوره‌های تصوف و نیز شیوهٔ نثرنویسی فارسی و عربی، داشته باشیم. از آنجا که پیدایی، رشد و شکوفایی نثر و تصوف اسلامی، کمابیش در سده‌های اول تا هشتم هجری بوده و پس از آن، بیش‌تر شاهد تقلید از شیوه‌های نثری و جریان‌های عرفانی گذشته هستیم، تلاش کرده‌ایم عناوین کتاب‌هایی را بررسی کنیم که مربوط به همین حوزهٔ زمانی باشد.

نکتهٔ دیگر این است که بیش‌تر جریان‌های ادبی در ادبیات فارسی و عربی دنباله‌رو هم هستند؛ بدین معنا که اگر از ویژگی‌های نثر یا شعر در دوره‌ای از تاریخ ادبیات عرب سخن می‌گوییم، همان ویژگی‌ها با فاصلهٔ زمانی اندک، در ادبیات فارسی هم آشکار می‌شود؛ پس اگر سجع از قرن چهارم در نثر عربی نمود یافت، کمابیش در سدهٔ بعد در نثر فارسی هم شاهد این جریان هستیم. در بیش‌تر جریان‌های ادبی، هنری و حتی اجتماعی، وضع بدین‌گونه است و شاید علت آن، همانندی‌های روانی، فرهنگی و سیاسی میان انسان ایرانی پسااسلامی و عرب مسلمان باشد و به گفتهٔ بجا و مناسب شفیعی کدکنی «آب در ظروف مرتبته در یک سطح قرار می‌گیرد» (شعر معاصر عرب، ص ۱۳).

برگزیدن عنوان برای هر نوشته در هر دوره‌ای، تا اندازه‌ای به سلیقهٔ شخصی نویسنده بستگی دارد و امری کاملاً فردی است، اما آنچه به‌ویژه دربارهٔ کتاب‌های تصوف اسلامی می‌توان گفت این است که ویژگی‌های سبکی نثر فنی و تعریف تصوف در هر دوره، محورهای غالب بر آن در دوره‌های گوناگون و حتی عوامل روانی جامعه، همگی در شکل‌دهی فرم عناوین نوشته‌های تصوف، نقش بسزایی داشته است.

عناوین کتاب‌های تصوف را از چند جهت می‌توان بررسی کرد: میزان سازگاری عنوان با محتوای کتاب؛ تشخیص مخاطب و گیرندهٔ پیام از عنوان؛ تشخیص موضوع یا محتوای کتاب از راه عنوان و ... همهٔ این‌ها در صورتی قابل بررسی است که از

محتوای کتاب‌های تصوف، آگاهی کامل داشته باشیم تا بتوانیم دیدگاهی نزدیک به یقین در این باره ارائه بدهیم. اما آنچه در این جستار به دنبال آن هستیم، بررسی شکلی یا سبکی این عناوین است، جدا از میزان پیوندی که می‌تواند با محتوای کتاب یا نوع مخاطب و ... داشته باشد.

پیشینه بحث:

درباره موضوع عنوان‌شناسی اشعار، دفترهای شعری یا دیگر نوشته‌های حوزه‌های علمی، تاکنون چندین مقاله یا بحث کوتاه، نوشته شده است. به نظر می‌رسد نخستین بار شفیع کدکنی در سال ۱۳۸۶ در مقاله‌ای با عنوان «معناشناسی نام مجموعه‌ها» - که در کتاب زمینه اجتماعی شعر فارسی چاپ شده - به پیوند میان نام مجموعه‌ها یا کتاب‌ها و اندیشه پدیدآورندگان آن‌ها پرداخته است. وی می‌نویسد: «وقتی هزار یا بیش‌تر از هزار مجموعه شعر را از دیدگاه "نام مجموعه‌ها" طبقه‌بندی، تجزیه و تحلیل و این طبقات را بر ادوار تاریخی یک قرن توزیع کنیم، در خواهیم یافت که در مجموع در هر دوره‌ای چه نوع حال و هوایی حاکم بوده است ... و هیچ ضرورتی ندارد که برای تحلیل ساحت‌های جمال‌شناسی یک شاعر حتماً دیوان‌های او خوانده شود، می‌توان از روی نام کتاب‌ها، ذهنیت او را تحلیل کرد.» (زمینه اجتماعی، ص ۴۴۲). سپس مصطفی گرجی و افسانه میری در مقاله «بررسی و تحلیل نام‌های اشعار قیصر امین‌پور» که در شماره ۱۶۷ مجله جستارهای ادبی چاپ شده، تقریباً به بررسی همان فرضیه یادشده شفیع کدکنی، اما در عنوان‌شناسی اشعار قیصر امین‌پور، پرداخته‌اند. نویسندگان باور دارند که دسته‌بندی اشعار قیصر امین‌پور صرفاً بر اساس عنوان‌شناسی اشعار او، نشان می‌دهد که میان عنوان و اندیشه حاکم بر اشعار ایشان، انسجام و پیوندی استوار در دو حوزه صورت و محتوا وجود دارد (بررسی و تحلیل نام‌های اشعار، ص ۷۹). اما به نظر می‌رسد درباره عنوان‌شناسی در حوزه تصوف، نخستین بار آمنه بلعلی در کتاب «تحلیل الخطاب الصوفی فی ضوء المناهج

النقدیة المعاصرة» سال ۲۰۱۰، دریچه‌ای را گشوده باشد، ولی او بیش‌تر به بررسی عناوین رمزی کتاب‌های تصوف و البته ارتباط آن با درون‌مایه کتاب‌ها، پرداخته است.

عنوان کتاب:

پُر روشن است که عنوان هر کتاب، نقطه آغازین پیوند میان نویسنده و خواننده است و نقش زیادی می‌تواند در جذب مخاطب داشته باشد. از این رو، نویسندگان همواره به دنبال عناوینی هستند که افزون بر دلالت بر محتوای کتاب، شمار بیشتری از خوانندگان را به سوی خود جلب کند. محمد اسفندیاری درباره اهمیت عنوان‌گذاری در سنت کتاب‌نویسی اسلامی می‌گوید: «کتاب‌شناسی و فهرست‌نویسی در تاریخ اسلام، برعکس سنت مغرب زمین، بر پایه عنوان کتاب بوده است. به دیگر بیان، در اجزای تشکیل‌دهنده شناسه^۱، مدخل اصلی یا سرشناسه^۲، عنوان کتاب بوده ... و نام کتاب، مقدم بر نام نویسنده می‌آمده است. مثلاً کیمیای سعادت محمد غزالی ...؛ یک نویسنده علاوه بر اینکه به نامش خوانده می‌شود، گاهی به عنوان کتابش نیز خوانده می‌شود مثلاً گفته می‌شود: صاحب جواهر، صاحب قوانین و ...» (عنوان کتاب، صص ۲۲۴ و ۲۲۵)^۳.

عنوان چون امضایی است که پیش از متن می‌آید و می‌تواند نمایانگر احتمال‌های گوناگون باشد (تحلیل الخطاب، ص ۲۶۷)؛ عنوان، مجموعه‌ای از روابط زبانی است که بر مضمون نوشته دلالت دارد (همان، ص ۲۶۸، نقل از Gerard.seuils). عناوین کتاب‌ها گاه موضوعی^۴ هستند و وظیفه نشان دادن مضمون کتاب را دارند و گاه اجناسی^۵ که به شکل متن دلالت دارند. برای نمونه واژه «کتاب» با نثر در ارتباط است و واژه «دیوان» با شعر و گاهی عناوین کتاب‌ها، هم شکل متن را نشان می‌دهد و هم مضمون آن را مانند «کتاب الطواسین» حلاج (همانجا). عناوین کتاب‌های تصوف گاه رمزی هستند و اشاره‌ای روشن به مضمون کتاب ندارند و گاه نشان می‌دهند که این

نوشته‌ها، خطاب به کدام خوانندگان است. برای نمونه عنوان «الإشارات الإلهیه» نوشته توحیدی خطاب به کسانی است که مصداق این شعار صوفیه هستند: مَنْ لَمْ يَفْهَمْ إِشَارَاتِنَا لَا تُسَعَفُهُ عِبَارَاتُنَا (همان، ص ۲۶۹). این عناوین - همان‌گونه که در ادامه نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌آوریم - گاه بر گستردگی دایره موضوع کتاب دلالت دارند و گاه بر جزئی یا محدود بودن موضوع آن؛ گاه وظیفه توضیح، شرح و تلخیص یک موضوع یا نوشته را دارند و گاه برای دفاع یا مخالفت با یک باور، مکتب یا جریان فکری هستند.

زهد، تصوف، عرفان:

اگر از بیرون دایره تصوف به این جریان بنگریم، می‌توانیم آن را به چند بخش کمابیش متمایز دسته‌بندی کنیم. البته در اینجا منظور ما از این جریان، از زمانی است که به آن «زهد» می‌گفتند و نامی از «تصوف» در میان نبود تا زمانی که به نام «عرفان اسلامی» به معنای کامل این واژه، شناخته شد. اگر آغاز شکل‌گیری این جریان را قرن نخست فرض کنیم و نضح و گسترش آن را تا پس از یورش مغول یعنی سده‌های هشت و نه هجری بدانیم، می‌توان آن را به چهار دوره تقسیم کرد: الف) سده اول و دوم. ب) سده سوم و چهارم. ج) سده پنجم و ششم. د) سده هفتم و هشتم به بعد. البته آنچه درباره ویژگی هر دوره می‌گوییم، ممکن است در دوره‌های دیگر هم به شدت یا ضعف قابل پیگیری باشد.

صوفیان (= زاهدان) قرن اول و دوم، رعایت احکام فقهی و دینی را بر خود بایسته می‌دانسته و مکتب آن‌ها چیزی جز پایبندی به امور دینی، حدیث، قرآن، فقه، دوری از دنیا و مادیات و خوشی‌های آن نبوده است. از این رو، مکتبی فقیهانه، جامد، خشک و بی‌روح شکل دادند و نوشته‌هایشان هم بیشتر درباره مسائل شرعی یا احکام واجب بر انسان مسلمان بود؛ اما در قرن دوم «گسترش اندیشه خردگرای معتزله، برخی زاهدان مخضرم (زاهد - صوفی) را به شک در باورهای دینی، امامت و

ایمان بسته، وادار کرد و از این‌رو به ترویج اندیشه‌های روحانی روی آوردند.» (التصوف الإسلامي، ص ۲۶۷). قرن سوم و چهارم هجری آغاز تصوف واقعی به معنای کامل این واژه است و از متصوفان آن می‌توان به جنید، حلاج، بایزید، خرقانی و ذوالنون مصری اشاره کرد. دوری از ریاضت افراطی، فقر و ترک دنیا، روی آوردن به مردم و خدمت به آن‌ها، سخن گفتن از عشق و محبت، معرفت الهی و موضوع-هایی چون فنا و بقاء از ویژگی‌های تصوف در این دوره است. در قرن سوم «جنبه نظری تصوف اهمیت یافته و جنبه عملی را تحت الشعاع قرار داده؛ اندیشه‌های وحدت وجودی شیوع یافته و صوفیه به شکل حزب و فرقه خاصی درآمدند؛ یعنی خصوصیات حزبی و مقررات و رسوم و آداب فرقه‌ای پیدا کردند» (بحث در آثار و افکار، ۵۶/۲ تا ۵۸) با وجود اینکه فقیهان و دین‌داران قشری مسلک با گسترش اندیشه‌های وحدت وجودی چندان موافق نبودند و جنگ میان متصوفه و فقها امری آشکار بود، با این حال میان تصوف (حقیقت) و شریعت، مانند قرن اول و دوم هجری، هماهنگی زیادی وجود داشت. نیکلسون در این باره می‌نویسد: «صوفیان قرن سوم، اندیشه وحدت وجود را بدون احتیاط به کار نمی‌بردند، بلکه تلاش داشتند میان تصوف و آموزه‌های اسلام، هماهنگی برقرار کنند و حقیقت را بر شریعت و یا برعکس، غلبه ندهند... این صوفیان، قرآن و سنت را وسیله سنجش همه بحث‌های نظری و حالت‌های وجدانی خود قرار دادند. نتیجه این امر آن بود که این صوفیان به طور ویژه به جانب زهد و پرستش و اخلاق گراییدند...» (فی التصوف الإسلامي، ص ۲۶).

در قرن پنجم هم پیوند تصوف با کتاب و سنت، قطع نشد با این تفاوت که این‌بار متصوفه برای تأیید اندیشه‌های وحدت وجودی و «برای فرار از اعتراض و مزاحمت اهل ظاهر می‌کوشیدند طریقت را به مذاق و سلیقه اهل ظاهر و تمایلات مذهبی نزدیک کنند و به این منظور دست به تألیف کتب زده، هر اصل عرفانی را با استناد به

آیات قرآنی، احادیث و موازین شرعی، ثابت نموده، موافق کتاب و سنت جلوه دهند.» (بحث در آثار و افکار، ۴/۷۱).

در قرن ششم عرفان با اشراق شهودی سهروردی آمیخته شد و عرفان استدلالی و مدرسی به وجود آمد به گونه‌ای که در قرن هفتم تصوف را «عرفان فلسفی» نامیده‌اند. در این دو قرن، تصوف از موضوع‌های وجدانی و انفعالات درونی که بر اساس فنا در خداوند بود، به فرورفتن در شناخت خدا و پرده برداشتن از اسرار رابطه انسان با خداوند تبدیل شد. قرن هشتم به بعد زمان پیدایی و افزایش دسته‌ها، گروه‌های صوفیانه و مسلک‌هایی است که تصوف را از حالت فردی و محدود خود خارج ساخت. در بخش‌های بعدی می‌بینیم کتاب‌هایی که درباره زهد و تصوف و عرفان در دوره‌های گوناگون نوشته یا گردآوری شده است، تا چه اندازه جریان‌های غالب تصوف در هر دوره را آیینگی می‌کند. در واقع، تأملی اندک در عناوین کتاب‌های تصوف در هر دوره به روشنی بر ما می‌نمایاند که این پدیده در سرچشمه خود چه صفت، ویژگی یا نشانی داشته است و با گذشت زمان چه دگرگونی‌هایی در آن رخ داده است.

نثر عربی و پارسی از آغاز تا سده هشتم:

ویژگی بارز نثر عربی از آغاز تا پایان سده نخست هجری، سادگی، دوری از تکلفات شاعرانه، ایجاز و کوتاه‌گویی بود و این سبک آنقدر ارزش داشت که برخی بلاغت را همان ایجاز می‌دانستند؛ اما از آغاز سده دوم هجری تا نیمه دوم سده سوم، گونه‌ای دگرگونی در نثر عربی به وجود آمد و تحت تأثیر عبدالحمید کاتب و عبدالله بن مقفع، به سبک فارسی گرایش یافت و از ایجاز به اطناب و نثر مسجع گرایید.

آنچه را «قاضی فاضل» در نثر عربی قرن پنجم بنا نهاد، بر پایه توجه زیاد و افراطی به انواع آرایه‌های ادبی و زیباسازی سخن استوار بود، به گونه‌ای که از آن به عنوان مشخصه اصلی نثر عربی در این سده نام برده می‌شود. همین شیفتگی به

آرایه‌ها و انواع بدیعی، البته به شکل بیمارگونه‌اش، ویژگی اصلی نثر عربی در تمام سده‌های پس از یورش مغول یعنی دوره انحطاط می‌شود و تا عصر نهضت عربی هرگز از آن جدا نمی‌شود.

چنین مسیری را برای نثر پارسی نیز دقیقاً می‌توانیم ترسیم کنیم. بر پایه تقسیم‌بندی ملک‌الشعرای بهار، نثر پارسی به دوره‌های زیر تقسیم می‌شود: دوره سامانیان با ویژگی ایجاز، عدم توجه به سجع و موازنه، کوتاهی جمله‌ها، تکرار و ... (نک: سبک‌شناسی، ۵۴/۲)، دوره غزنوی و سلجوقی اول که از مختصات آن اطناب است (همان، ۶۷/۲)، در دوره سلجوقی دوم و خوارزمشاهیان که از میانه سده ششم آغاز می‌شود، موازنه، سجع، تکلفات و صنایع بدیعی در نثر آشکار می‌شود؛ نثر این دوره را نثر فنی می‌نامند. از دیگر ویژگی‌های نثر فارسی در این دوره اطناب، اقتباس از آیات و احادیث و بهره‌گیری از اصطلاحات دینی، ادبی، قرآنی، روایی یا شعری است (نک: فن نثر، صص ۵۷ تا ۶۰). از سده هفتم به بعد که دوره نثر صنعتی نامیده می‌شود، تکلفات بدیعی یاد شده در اندازه بسیار افراطی در نثر پارسی گسترش می‌یابد و آن را به پستی می‌کشاند.

اگر بخواهیم جریان تحول سبک نثر را در عربی یا پارسی روی یک خط افقی ترسیم کنیم، با کمی اغماض، به شکل زیر خواهد بود:

ایجاز و دوری از سجع [عربی: قرن اول و دوم؛ فارسی: سامانیان] ←
اطناب [عربی: قرن سوم؛ فارسی: دوره غزنوی و سلجوقی اول] ← سجع و بدیع
ساده [عربی: پایان قرن سوم و قرن چهارم؛ فارسی: دوره سلجوقی دوم و
خوارزمشاهیان یا قرن ششم] ← سجع و صنایع متکلفانه [عربی: قرن پنجم به بعد؛
فارسی: قرن هفتم به بعد]

از آنجا که در عناوین کتاب‌های تصوف، کاربرد آرایه‌های ادبی چون جناس، طباق و به ویژه سجع نمود آشکاری دارد، بایسته است کمی از علت گسترش این

پدیده در نثر عربی سخن بگوییم. از مهم‌ترین پدیده‌هایی که همواره با نثر عربی در پیوند بوده است، میزان دوری یا نزدیکی آن در به‌کارگیری فنون بدیعی و به ویژه سجع است. معروف است که سجع از قرن چهارم هجری در نثر عربی گسترش یافت و نزدیک دو سده بعد هم، در نثر پارسی نمود یافت؛ اگرچه زکی مبارک اظهار می‌دارد که سجع در سده‌های اول، دوم و سوم نیز در نثر عربی وجود داشته و برای ادعای خود، دلایل قانع‌کننده‌ای می‌آورد. وی برای حضور این پدیده در سده سوم می‌نویسد: «از آشکارترین نشانه‌ها بر گسترش آیین سجع در نثر قرن سوم، تلاشی است که «ابن داود» برای مسجع آوردن عناوین فصل‌های کتاب «الزهره»، نشان داده است و این راست‌ترین گواه است بر اینکه سجع در این سده، فنی خوشایند بوده است.» از جمله این عناوین چنین است: من کثرت لحظاته دامت حسراته، العقل عند الهوی أسیر والشوق علیهما أمیر، من تداوی بدائه لم یصل إلی شفائه، لیس بلیب من لم یصف ما به لطیب ... « (النثر الفنی، ۹۸/۱). زکی مبارک همین نمونه را به تنهایی، گواهی می‌داند بر اینکه ممکن است کتابی مسجوع از نویسنده‌ای در قرن سوم هجری هم در دست داشته باشیم.

دیدگاه سخن‌سنجان مسلمان درباره پایبندی به این پدیده یا دوری از آن هم چندگانه است: «برخی سجع را نکوهیده و در آن نوعی تکلف یافته‌اند که مانع سرازیر شدن طبیعی اندیشه‌های نویسنده بر قلم او می‌شود ... و برخی دیگر، سجع را تمجید کرده و سخن مسجوع را برترین مراتب سخن به شمار آورده‌اند.» (نک: أسس النقد، ص ۶۰۱). از جمله دلایلی که موافقان وجود سجع در نثر آورده‌اند چنین است: از جمله دلایلی که موافقان وجود سجع در نثر ذکر کرده‌اند چنین است: الف) برترین کتاب ادبی به زبان عربی، قرآن کریم است که سجع در آن فراوان است ... ب) اسجاع زیادی بر زبان پیامبر وارد شده ... (همان، ص ۶۰۲ ج) جریان غالب نزد عرب در جاهلیت و اسلام به سجع گرایش داشت و به دلایلی شاعران عرب تمایل داشتند

که بیت آغازین قصیده و برخی بیت‌های دیگر آن، مصرع باشد (همان) می‌بینیم که مهم‌ترین نکته‌ای که در این دلایل سه‌گانه برای قانونی جلوه دادن گسترش سجع در سده چهارم به بعد تا دوره‌های نزدیک به زمان ما به چشم می‌خورد، پیروی از اصول ثابت گذشته یا الگوی برتر و مقدس است. به دیگر سخن، نویسندگان عرب به سجع روی آوردند، زیرا الگوی مقدس آن‌ها یعنی قرآن، احادیث پیامبر، شعر و نثر عصر جاهلی، همگی برخوردار از سجع بودند. ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد: «در صدر اسلام به علت نزدیکی زمان جاهلیت و بقایای آثار آن عهد [منظورش سجع الکهان است و نه شعر جاهلی] که در سینه‌ها موجود بود، گفتن و شنودن سجع را نهی کردند و چون علت برخاست، حرمت برخاست.» (سبک‌شناسی، ۲/۲۳۲).

از میان مهم‌ترین هواداران وجود سجع در نثر عربی می‌توان به ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتین، الخفاجی در سرّ الفصاحه، جاحظ در البیان و التبيين و ابن الاثیر در المثل السائر اشاره کرد.

البته زیاده‌روی در به کارگیری صنایع بدیعی و آرایه‌های لفظی و از جمله سجع در نثر، هیچ‌گاه مورد پسند اهل هنر نبوده است. نثری که تلاش دارد با واژگان غریب و پر زرق و برق و با تکیه بر ترادف، توازن، جناس و سجع، نازیبی اندیشه نویسنده را بپوشاند، نثری است زشت و تلخ‌مزه که سلیقه‌های راست و سالم، اعتبار چندانی برای آن قائل نیستند. از همین روست که نثر مصنوع و ادیبانه هنرمندان صنعت دبیری را عامل انحطاط نثر پارسی و عربی به شمار آورده‌اند. آلان^۶ بر این باور است که نثر، طبیعت خود را با دوری از شعرا ثابت می‌کند، زیرا نثر از وزن، آهنگ و از جلب نظر و لذت دادن به گوش‌ها، مگر در شرایط ویژه، بیزار است (النقد الجمالی، ص ۱۱۰). اما اگر به نثر عرب از سده چهارم به بعد بنگریم، درمی‌یابیم که ویژگی بارز این نثر، نزدیکی به طبیعت شعر است و نویسندگان می‌کوشند از ابزارهای شعری چون موسیقی، ایهام، تشبیه، استعاره، رمز و ... بهره بگیرند تا نظر خواننده را

جلب کنند و به او حظّ موسیقیایی و زیبایی‌شناسی نیز برسانند و این نکته طبق دیدگاه «آلان» با سرشت نثر، ناسازگار است. علت این امر شاید به تعریفی بازگردد که سخن‌سنجان این دوره‌ها از نثر ارائه کرده و آن را همپای شعر دانسته‌اند. «ابن اثیر» از ناقدان و ادیبان سده ششم و هفتم هجری هنگام تمایز قائل شدن میان شعر و نثر در وزن و قافیه، وجود گونه‌ای آهنگ را در نثر فنی، نفی نمی‌کند. وی بر این باور است که «شعر، کلامی ست موزون و مقفّی که بر معنایی دلالت دارد و سخن مسجع، کلامی است مقفّی که بر معنایی دلالت می‌کند؛ فرق میان این دو، تنها در وزن است و نه چیز دیگر.» (نقد النثر، ص ۲۱۶) و همان‌گونه که وزن در شعر، موسیقی آن را محقق می‌کند، سجع هم موسیقی نثر را آشکار می‌کند؛ بنابراین، از دید سخن‌سنجان و البته نویسندگان این دوره‌ها در نقش نثر تغییری رخ داده است، زیرا هدف نثر، تنها افزودن آگاهی خواننده نیست، بلکه مانند شعر می‌خواهد احساسات او را نیز بر-انگیزد و در وی مؤثر افتد. کوتاه سخن اینکه هدف نثر از قرن‌های چهارم و پنجم به بعد دو چیز است: امتناع و افاده (لذت‌بخشی و سودرسانی). پیش از این دو قرن، کفه «افاده» سنگینی می‌کرد، اما هرچه جلوتر می‌آییم، با توجه به تأکید بیش از اندازه به لفظ، کفه «امتناع» سنگین‌تر می‌شود.

نثر صوفیانه هم به پیروی از دیگر گونه‌های نثر پارسی و عربی، ویژگی‌های یاد شده را در خود دارد. جدا از این‌ها، دو ویژگی عمده نثر صوفیانه (عرفانی) را باید در موارد زیر جستجو کرد: الف) شاعرانگی نثر عرفانی: کمابیش از سده پنجم هجری است که اندیشه‌های عرفانی که پیش‌تر در قالب نثر گفته می‌شد، از ابزار شاعرانگی و بسامد بالایی از صنایعی چون سجع، توازن، تمثیل، مراعات‌النظیر، تشبیه، استعاره، کنایه، تضاد و ... بهره گرفت. ب) رمزی بودن زبان عرفان: همین ویژگی است که پیچیدگی زبانی متون عرفانی را به‌ویژه در نوشته‌های کسانی چون ابن عربی، سبب

شده است. کاربرد اصطلاحات کلامی، فلسفی چون جوهر، عرض، واجب، قبض، بسط، جمع‌الجمع، عقل فعل و ... بر بسامد رمزی بودن زبان عرفان می‌افزود.

بوئیقای عنوان‌شناسی نوشته‌های تصوف:

در بررسی عناوین کتاب‌های تصوف^۱ دو نکته را باید در نظر داشت: یکی اینکه ذوق و سلیقه شخصی نویسنده و حتی باور، اندیشه و میزان دانش شخصی او، بدون تأثیر از عوامل بیرونی در هر عصر، در برگزیدن عناوین کتاب‌ها نقش عمده‌ای دارد که اکنون، به آن نمی‌پردازیم. افزون بر این، به نظر می‌رسد شیوه نثرنویسی عربی و پارسی و ویژگی‌های زبانی، درون‌مایه‌ای و حتی ایدئولوژی آن و نیز جریان‌های حاکم بر تصوف در هر دوره، بر شکل، سبک یا قالب کلی عناوین کتاب‌های تصوف اثر گذاشته است. نکته دیگر اینکه دگرگونی‌های نثر عربی و پارسی - به آن اندازه که شرحش گذشت - شاید در عناوین کتاب‌های تصوف، نمود نیافته باشد. از این رو، بررسی شکلی عناوین این کتاب‌ها را در سه دوره فراگیر قرار داده‌ایم: یکی سده‌های اول و دوم هجری یا از آغاز پیدایی زهد تا میانه قرن سوم؛ دو دیگر از پایان قرن سوم هجری تا قرن پنجم؛ سه دیگر سده‌های میانه و منظور ما قرن ششم و دوره‌های تاریخی پس از یورش مغول تا قرن‌های هشتم و نهم هجری است.

دوره نخست:

گفتیم که تصوف (= زهد) در آغاز این دوره، بر محورهایی چون: دین، پرستش، احکام شرعی، پایبندی به قرآن، روایت و حدیث و ... استوار است و کمابیش از میانه سده دوم است که درگیری میان گروه‌های گوناگون سیاسی و اعتقادی، به اوج خود می‌رسد. عناوین نوشته‌هایی که درباره تصوف و زهد از این دوره در دست داریم، بازتاب‌دهنده کامل و روشن همین محورها و جریان‌هاست. بیشتر این نوشته‌ها شامل رساله‌های اندرزگونه‌ای است که مانند وعظ و خطابه، عامه مردم را در نظر دارد و از اسلوبی آسان، آمیخته به آیه‌های قرآنی و احادیث نبوی برخوردار است؛ اما سجع و

دیگر آرایه‌های زبانی و بلاغی را کمتر در آن‌ها می‌بینیم. اکنون نمونه‌هایی از عناوین کتب تصوف و زهد این دوره را در محورهای گوناگون آن ذکر می‌کنیم:

الف) درباره قرآن، فرائض و احکام فقهی: معانی القرآن، کتاب التوبه، الخُطْب فی التوحید و العدل (واصل بن عطاء)، أخبار عمرو بن عبید و کلامه فی القرآن و إظهار بدعه (عمرو بن عبید)، القراءة، فرائض، رساله فی التکالیف، شروط الإمامة، الأحادیث المتفرقة (حسن بصری)، کتاب الرعاية لحقوق الله و القيام بها، فهم القرآن و معاینه (حارث محاسبی)، صفة المؤمن و المؤمنه (ذو النون مصری) و ... ب) درباره مذاهب فکری و اختلاف آن‌ها: رساله فی القدر (حسن بصری)، الرد علی القدریه (عمر بن عبد العزیز)، کتاب الإرجاء (حسن بن محمد)، أصناف المرجئه (واصل بن عطا)، الرد علی الزنادقه و الجهمیه، اجتماع الجيوش الإسلامیه علی حروب المعطله و الجهمیه (جهم بن صفوان) و ... ج) دیگر موضوع‌ها: آداب النفوس، المراقبه و المحاسبه، کتاب النصیحه للطالبین و الفرق بین التحقيق و المدعیین (حارث محاسبی)، ریاضة النفس (حکیم ترمذی)، کتاب الکرّم و الجود و سخاء النفوس (بُرْجُلَانی)، کتاب التصوف (بشر حافی) و ...

از نمونه‌های ذکر شده، روشن می‌شود که در کتاب‌های تصوف (= زهد) این دوره، هدف از گردآوری یا نگارش کتاب، معمولاً تعریف یک موضوع یا شرح و تفسیر یک پدیده برای آشنایی خواننده بوده است و طبیعی است نوشته‌ای که به قصد تعریف یک پدیده برای خواننده ناآشنا فراهم آید، نویسنده‌اش چه در متن کتاب و چه در عنوان آن، از واژگان «ساده، کوتاه، بی‌پرده و روشن» از لحاظ معنایی، بهره بگیرد. وی در این نوشته‌ها قصد هنرنمایی و اقناع عاطفی مخاطب را ندارد بلکه هدف نخست و انجام او، اقناع عقلی خواننده است؛ بنابراین بیشتر عناوین نوشته‌های این دوره را باید در شمار عناوین موضوعی قرار بدهیم که بر درون‌مایه نوشته، دلالت دارند. نکته دیگر درباره عناوین کتاب‌های تصوف در این دوره این است که معمولاً

این عناوین با واژه‌هایی چون «باب فی ...»، «مقاله فی ...»، «قصیده فی ...»، «رساله فی ...» و یا «کتاب ...» آغاز می‌شود که خود این واژگان به تنهایی، افزون بر نکره بودن، بر جزئی یا محدود بودن چارچوب محتوایی کتاب دلالت دارد. افزون بر نمونه‌هایی که پیشتر آوردیم، چند نمونه عنوان دیگر را ذکر می‌کنیم: القصیده فی الصنعة الکریمه (ذو النون)، قصیده رأیت ربی (حلاج)، رساله إلی یحیی بن معاذ الرازی، کتاب الميثاق، کتاب الفناء (جنید)، مسأله فی وصف المنفردین، مسأله فی علامه الحُبِّ (حکیم ترمذی)، کتاب الشُّبُهَات (احمد بن عاصم انطاکی) و ...

واژه «رساله» در این عناوین، به معنای رسائل موضوعی است و نه دیوانی یا اخوانی و رسائل موضوعی «گونه‌ای از رسائل است که هدف آن نامه‌نگاری نیست بلکه اشاره‌ای است به آنچه در اندیشه نویسنده درباره موضوعی معین در دانش، ادب و فلسفه می‌چرخد ... چه بسا نهادن نام رساله بر این‌گونه نگارش‌ها به سبب آن است که حجم آن‌ها به کتاب نمی‌رسد و مانند مقاله است.» (أدبیه الخطاب النثری، ص ۱۰۷). برخی ناقدان این‌گونه رسائل را مرحله‌ای در مسیر پیشرفت رسائل اخوانی به شمار می‌آورند ... و برخی دیگر آن را بخشی از باب تألیف می‌دانند نه باب ترسل و نامه‌نگاری. (همان)

اما درباره واژه «کتاب» که در آغاز برخی از نوشته‌های تصوف و جز آن آمده است؛ «آمنه بلعلی» می‌گوید: «واژه کتاب که نشان از سنت عربی در نامگذاری کتاب دارد، عنوانی است که تنها به متن بودن محتوا اشاره دارد اما نمی‌تواند به جنس و نوع موضوع آن اشاره کند؛ زیرا این واژه بر نوشته‌هایی با درون‌مایه‌های گوناگونی چون نحو، فلسفه، پزشکی و ... نهاده شده است، درحالی‌که واژه «دیوان»، هم‌زمان بر متن بودن محتوا و موضوع آن اشاره دارد؛ زیرا دیوان همواره همراه شعر بوده است.» (تحلیل الخطاب، ص ۲۶۷). در واقع، این واژه پس از «کتاب» است که بر مضمون نوشته دلالت می‌کند. بلعلی، واژه «کتاب» در عناوین برخی نوشته‌های تصوف چون

«کتاب المواقف والمخاطبات» نفری و «کتاب الإشارات الإلهیة» توحیدی را نشانه‌ای بر گونه‌ای احترام به مضمون کتاب می‌داند؛ زیرا این واژه به دلیل پیوندش با قرآن، جایگاه والایی در وجدان عرب داشته؛ اگرچه واژه «کتاب» در عناوین کتب تصوف، قداست موجود در کتاب قرآن را نرساند (همان، ص ۲۶۷) چنین دیدگاهی شاید تنها درباره کتاب‌های تصوف یا آنچه به گونه‌ای با دین در پیوند است، درست باشد؛ زیرا در میراث نگارش عربی در بسیاری از نوشته‌هایی که درباره مضامین گوناگون گردآوری شده، در عنوان آن‌ها واژه «کتاب» را می‌بینیم، مانند کتاب البغل، کتاب‌الحيوان و ... که هیچ‌یک نشانی بر قداست مضمون ندارد.

در مجموع، ویژگی کلی عناوین نوشته‌های این دوره را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد؛ البته این یک حکم مطلق نیست و می‌توان نمونه‌های خلاف آن را نیز یافت. این ویژگی‌ها چنین است: کوتاهی، سادگی و بی‌آرایی، دلالت روشن بر موضوع، دلالت بر جزئی بودن موضوع، دلالت بر جنس متن (شعر یا نثر)، تهی بودن از سجع. حتی اگر عناوین، بلند و طولانی هم باشند معمولاً تهی از سجع‌اند مانند: عنوان «دواء داء القلوب ومعرفة همم النفس و آدابها» از احمد بن عاصم انطاکی و یا «مناقب أهل الحق ومناقب أهل الله عزوجل» از سهل تستری.

دوره دوم:

پیشتر گفتیم که به طور کلی از سده چهارم به بعد سبک نثرنویسی عربی و تعریف نثر، به شعر نزدیک می‌شد و نویسندگان از عناصر شاعرانگی مانند وزن، بدیع، صور خیال، ابهام و ... بهره می‌جستند. گویی این نویسندگان تا اندازه‌ای قصد اقتناع عاطفی خواننده را نیز در کنار اقتناع عقلی او در سر می‌پروراندند. همین شاعرانگی نثرپردازان سبب شده که نثر قرن چهارم به بعد رنگ و حتی گوهر شعر را به خود بگیرد و حتی عنوان‌های زیبا، شاعرانه و هنری برای نوشته‌ها برگزیده شود. بیهوده نیست که بسیاری از کاتبان بزرگ این ادوار خود، شاعر نیز بوده‌اند و از آن‌ها به عنوان «الشعراء

الکتاب» یاد می‌شد. از قضا در سدهٔ چهارم هجری شمار این گروه، فزونی گرفت و از جملهٔ آن‌ها، ابن العمید، صاحب بن عباد، الصابی و دیگران بوده‌اند و از آنجا که نویسندگان کتب تصوف در این دوره، به آهنگین بودن عناوین تمایل بیشتری داشتند، به ناچار این عناوین، طولانی‌تر از عنوان‌های کتاب‌های گذشته می‌شد؛ ضمن اینکه سجع هنوز به طور کامل بر نثر عربی چیره نشده بود.

زکی مبارک دربارهٔ مسجع آوردن عناوین کتاب‌ها می‌نویسد: «سجع در عناوین فصول کتابی که ابن داود نوشت و چه بسا پیش از او هم کسی چنین نکرده، رعایت "اصل سجع" در عناوین کتاب‌هاست. این هنر را در عصرهای پس از این، به روشنی می‌بینیم؛ به گونه‌ای که در برخی دوره‌ها، مسجع آوردن عناوین، آیین رایج شده است. از شگفت‌ترین چیزهایی که دیدم این است که نسخه‌نویس کتاب «مَن غاب عنه المطرب» نوشتهٔ ثعالبی در آغاز آن آورده: شایسته بود که مؤلف [ثعالبی]، خدایش بیامرزد، واژه‌ای را بر عنوان این کتاب می‌افزود و می‌گفت: «کتاب المُعرب فیمن غاب عنه المطرب.» (النشر الفنی، ۹۹/۱). مبارک سپس می‌نویسد: «گاه عناوین نامه‌های خصوصی هم مسجع قرار داده می‌شد و از مواردی که به طنز نزدیک‌تر است این عنوان نامه است: "إلی المخالف الشاق، السیء الأخلاق الظاهر النفاق محمد بن -إسحاق".» (همان، ۹۹/۱؛ نقل از یاقوت ۲۵۲/۶). به گفتهٔ او «با همهٔ آنکه به فروگذاشتن سجع فراخوانده‌ایم، این شیوه به عصر ما نیز رسیده است؛ امیر شکیب ارسلان کتاب بسیار جدیدی دارد که ابتدا در روزنامهٔ «الشوری» منتشر می‌کرد و عنوانش چنین است: «الارتسامات اللطاف فی خاطر الحاجّ إلی أقدس مطاف» و جالب‌تر از این، کاری‌ست که خاورشناسان در عناوین کتاب‌های خود می‌کنند. گوستاو فلوگل کتاب خود را دربارهٔ فهرست واژگان قرآنی «نجوم الفرقان فی أطراف القرآن» نامیده است (همان، ۹۹/۱؛ پاورقی)

محمد بن اسحاق، معروف به وشاء (نیمه دوم قرن سوم و آغاز قرن چهارم)، به پیروی از ابن داود، عناوین فصول کتاب خود را مسجع آورده است و از جمله عناوین فصل‌های کتاب او چنین است: «باب النهی عن مباحة الأئمة والنهی عن مفاکة الأوداء»، «باب الحث علی صحبة الإخوان والإغراء علی مودة الخُلائ والرغبة فی أهل الصلاح والإیمان.» (همان، ۱۰۰/۱)

به راستی از اواخر سده سوم هجری است که در کنار عناوین، با مشخصات یاد شده از دوره نخست، کمابیش نوشته‌هایی با نام‌های آهنگین و طولانی هم می‌بینیم. از آن جمله: «منتخب الأسرار فی صفة الصلّیقین و الأبرار» از جنید و «نور المُقلّ فی الأعمال الروحانیة والدکة والحیل» از حلاج و یا «الدرّ المکنون فی أسئلة ما کان وما یکون» نوشته حکیم ترمذی. درحالی‌که بیشتر عناوین کتبی که از همین جنید، حلاج و حکیم ترمذی در دوره نخست آوردیم، ویژگی‌های نثر همان دوره را داشت.

اما تا چه اندازه کتاب‌های تصوف در این دوره به محتوای کتاب اشاره دارند؟ باید گفت که این عنوان‌ها کمابیش جریان‌های رایج در تصوف اسلامی این دوره را آینگی می‌کنند؛ هرچند میان آن‌ها عناوینی که همچنان بازتاب‌دهنده جریان زهد نخستین باشد، دیده می‌شود. اینک برخی دیگر از عناوین کتاب‌های تصوف مربوط به این دوره را برای نمونه می‌آوریم: عطف الألف المألوف علی اللام المعطوف (دیلمی)، قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف طریق المرید إلى مقام التوحید (ابوطالب مکی)، روضة العلماء و نزهة الفضلاء (زندوستی بخاری)، کتاب البشارة و النذارة فی تعبیر الرؤیا و المراقبة (واعظ خرگوشی)، کتاب الزهد، رساله فی المواعظ و الفوائد (ابن الأعرابی)، کتاب التعرف لمذهب أهل التصوف (محمد بن اسحاق بن ابراهیم)، انس التائبین، سراج السائرین (احمد جام)، أسرار التوحید فی مقامات الشیخ أبوسعید (محمد بن منور) و ...

کوتاه سخن اینکه عناوین کتاب‌های تصوف در این دوره کمی به سجع نزدیک می‌شوند و از این رو طولانی‌تر از عناوین گذشته هستند، ولی همچنان چه در فرم و چه در اشاره به مضامین جریان‌های تصوف، ویژگی‌های دوره نخست را با خود دارند.

دوره سوم:

به نظر می‌رسد عادت بیمارگونه گرایش به آرایه‌های ادبی در شعر و نثر دوره انحطاط و بهره‌گیری از صنایع هندسی در متون این دوره، به عنوان‌گذاری کتاب‌ها هم راه یافته است. نویسندگان این دوره می‌کوشند تا اندازه ممکن، عنوان‌ها را تازه، زیبا، هندسی و دارای هارمونی لفظی یا معنوی قرار دهند. چنین پدیده‌ای به علت توجه افراطی به لفظ و دوری از محتوا اگر درون متون، عامل انحطاط و پست‌رفت یا کج‌سلیقگی به شمار آید، به باور ما در عنوان‌گذاری‌ها، بر گونه‌ای اندیشه - اگرچه سطحی -، سلیقه و ذوق زیبایی‌شناسی یا هنرمندی نزد نویسندگان، حکایت می‌کند. البته به نظر می‌رسد بر گزیدن عنوان‌های زیبا و دارای سجع برای کتاب‌ها، چندان دشوار نبوده است. هر نویسنده‌ای می‌توانست از راه هم‌نشینی واژه‌های هم‌آهنگ و گاه دارای جناس تام یا توریه، بی‌نهایت عنوان‌های مسجع، طولانی و نو بسازد؛ بدون اینکه در برگزیدن عنوان‌های بکر و تازه، دچار تنگنا شود؛ ضمن اینکه سرشت زبان عربی و فارسی به وی در برگزیدن واژه‌های دارای ریتم یکسان، کمک می‌کرد. برای نمونه، نویسنده کتاب «الجلس الایس فی أسماء الخندریس» به جای این عنوان می‌توانست بگوید: الصوت الحسیس فی ... الزاد الخسیس فی ...، المجلس الرسیس فی ...، أسد العریس فی ... و بسیاری از ترکیب‌های دیگر؛ یا تصور کنید ابن طرار در عنوان «الجلس الصالح الکافی والانیس الناصح الشافی» چه تعداد واژه می‌توانست به جای هر یک از الفاظ این عنوان قرار دهد و همه آن‌ها، هدف او را از نگارش کتاب بیان کنند؟ فیروزآبادی در بسیاری از کتاب‌های خود از جمله: «منح الباری بالسیل

العفسیح الجاری فی شرح صحیح البخاری»، «المرقاء الوفیة فی طبقات الحنفیة»، «التجاریح فی فوائد متعلقه بمصایح الأحادیث»، «الروض المسلوف فیما له اسمان إلى الألف»، «مهیج الغرام إلى البلد الحرام» و ... به همین شکل عمل کرده است. کافی است که «معجم العین» خلیل بن احمد را که در آن واژه‌ها از آخر به اول نوشته شده‌اند، باز کنیم و چند واژه هم‌وزن (متوازن) و مسجع یا متوازی^۹ و مرصع^{۱۰} را برگزینیم و در کنار یکدیگر قرار دهیم و عنوانی هرچه طولانی و آهنگین و بکر فراهم آوریم و این، کار دشواری به شمار نمی‌آید. گمان می‌کنم اگر کمی بیش‌تر در برابری‌های پیشنهادی مذکور دقت و تأمل می‌کردم، آن «جادوی مجاورتی»^{۱۱} که شفیع کدکنی تأثیرش را در القاء مفهوم از «جادوی همنشینی» یا «افسون مجاورت» یا «افسون همنشینی» بیشتر می‌داند، در این عنوان‌های پیشنهادی به دست می‌آمد. درست است که همین جادوی مجاورت به عناوین نوشته‌ها و به طور کلی متون پس از دوره مغول گونه‌ای اثربخشی معنایی در کنار زیبایی فرمی داده است، ولی بدون شک، هدف نخست نویسندگان این دوره‌ها، افسون ذوق زیبایی‌شناسی جامعه عربی یا فارسی‌زبان بوده است. البته همین اثربخشی موسیقایی، نقش مهمی در القاء بهتر مفهوم سخن نویسنده داشته است. اینکه این چنین شیفته جادوی مجاورت بودن چه اثر فکری - فرهنگی در جامعه ایرانی و عرب داشته است، بحث جداگانه و مستقلی می‌طلبد^{۱۲}. بنابراین عنوان‌های تکراری، دست‌کم در نوشته‌های متأخر تصوف، کمتر دیده می‌شود؛ اما اینکه تا چه اندازه این عناوین با محتوای کتاب‌ها سازگاری یا هم‌سویی دارند، نکته‌ای است که در این مجال نمی‌توان به طور کامل به آن پاسخ داد؛ امید که کسانی در قالب پایان‌نامه‌های ارشد یا دکتری، این مهم را بررسی کنند.

بدون شک یکی از اهداف مهم نویسندگان از برگزیدن چنین عنوان‌هایی، جذب خواننده یا مخاطب بوده است. این عناوین و فهرست بخش‌ها و دیباچه نوشته‌ها، بهترین مجال بود که می‌توانست این هنرنمایی یا سلیقه‌نمایی را آیینگی کند؛ زیرا هر

خواننده، اگرچه تنها به قصد تورق، می‌بایست این بخش‌ها را از دیده بگذراند. از این رو گاه شاهد عناوینی هستیم که گویی نویسنده قصد داشته آن را به هر شکل ممکن، مسجّع بیاورد و البته گاه به طنز و فکاهه نزدیک می‌شد؛ مانند نمونه‌ای که پیشتر از زکی مبارک آوردیم و یا عنوان «المِنن فی مناقب الشیخ اَبی العباس و شیخه اَبی الحسن» از ابن عطاء اسکندری و یا «الدرّ النظیم من ترسل عبد الرحیم» از ابن عبد الظاهر که به نظر می‌رسد این واژگان آهنگین را بر عنوان بار کرده‌اند تا صرفاً برای خواننده، جالب جلوه کند و گرنه مثلاً به آسانی می‌توانستند بگویند: مناقب الشیخ اَبی العباس و شیخه اَبی الحسن، ترسل عبد الرحیم.

دو خصوصیتی را که دربارهٔ عناوین نوشته‌های تصوف در دورهٔ پیشین گفتیم (مسجّع و طولانی بودن)، به شکلی برجسته‌تر در عناوین کتاب‌های این دوره هم می‌بینیم. حتی بسیاری از نوشته‌ها یا فصایدی که در عصرهای پیشین گرد آمده بود، وقتی نویسندگان این دوره می‌خواستند آن‌ها را شرح یا تفسیر یا تلخیص کنند، عنوان‌های مسجّع برای آن‌ها برمی‌گزیدند؛ هرچند که نام اصلی کتاب، کوتاه و ساده بود. از جمله «القصیده فی الصنعة الکریمه» سرودهٔ ذوالنون است که وقتی «ابن علی جلدکی» در سدهٔ هشتم آن را شرح کرد، عنوان «الدرّ المکنون فی شرح قصیده ذی‌النون» را برای آن بر گزید. نظم کتاب «سیره» ابن هشام هم «الوصول إلى الأصول فی نظم سیره الرسول» و مختصر کتاب الأغانی، «مختار الأغانی فی الأخبار والتنهانی» نام گرفت.

این دو ویژگی را نه تنها در کتاب‌های تصوف بلکه کمابیش در عناوین نوشته‌های همهٔ حوزه‌های علمی و ادبی این دوره می‌بینیم، برای نمونه: «الروض العطر الأنفاس بأخبار الصالحین من أهل فاس» (ابن عیشون)، «طرح الخصاصه بشرح الخلاصه» (ابن خطیب داریا)، «الجلس الأیس فی أسماء الخندریس»، «تحریر الموشّین فیما یقال بالسنین والشین»، «البلغه فی تاریخ أئمة اللغه» (فیروزآبادی)، «قلائد الجمان فی

التعريف بقبائل عرب الزمان» (قلقشندی)، «کناس الحواری فی الحسان من الجواری»، «البحر الزاخر فی علم الأوائل والأواخر» (ابن تغری بردی)، «خریده القصر و جریده أهل العصر» (عماد اصفهانی) و ...

همین شیفتگی به سجع و آرایش عنوان بوده است که گاه نام یک کتاب را در یک یا دو سطر طولانی می‌کرده است. کتاب‌های «مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفة حوادث الزمان و تقلب أحوال الإنسان و تاریخ موت بعض المشهورین الأعیان» نوشته یافعی در سده هشتم هجری، «عیون الأثر فی غزوات سید ربیعہ و مضر إذ هی أشرف شمائل البشر» نوشته ابن سید الناس، «کتاب الانتصار علی علماء الأمصار فی تقرير المختار من مذاهب الإئمه و أقاویل الأمه» از یحیی بن حمزه علوی، «جامع الأسرار و منبع الأنوار فی أن عقائد الصوفیه موافقه لمذاهب الإمامیه الإثنا عشریه» نوشته حفنی، چنین ویژگی‌ای را دارند. از این رو، آن‌گونه که در نمونه دوم دیدیم گاه نویسندگان هیچ ابائی نداشته‌اند که از جمله‌های فعلیه و یا اسمیه به شکل کامل در عنوان‌ها بهره بگیرند.

گاه نویسنده قصد داشته است تا عنوان، دقیقاً بازگوکننده همه محتوای کتاب و حتی فصل‌های آن باشد و از این رو نامی طولانی برمی‌گزیده است؛ به دیگر سخن، دالّ (عنوان) در این کتاب‌ها دقیقاً بیان‌گر مدلول (محتوای کتاب) است. یحیی بن حمزه علوی در دیباچه کتاب خود به نام «الطراز المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقائق الإعجاز» می‌نویسد: «سَمَّيْتُهُ "کتاب الطراز ..." لیكون اسمه موافقاً لمسماه و لفظه مطابقاً لمعناه.» (این کتاب را الطراز فی ... نامیدم تا نام آن بیانگر محتوایش باشد) (العلوی، ص ۵) و گاه نویسنده در عنوان، شیوه کار خود را به روشنی بیان می‌کند؛ مانند عنوان «وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان ممّا ثبت بالتّقل و السّماع و أثبتته العیان» نوشته ابن خلکان که دقیقاً روشن کرده در این کتاب، شرح حال چه کسانی و در چه زمانی و با چه شرایطی آمده است.

اگر از این عنوان‌های طولانی که بیشتر در کتاب‌های تاریخی این دوره آمده چشم‌پوشی کنیم، بیشتر عناوین کتاب‌های تصوف، عرفان و دیگر حوزه‌ها، از دو بخش و هر بخش معمولاً از دو واژه تشکیل شده و میان آن دو، حرف ربطی قرار داده شده و معمولاً بخش دوم بر محتوای کتاب دلالت دارد و بخش نخست به منظور کامل کردن سجع در عنوان، آمده است؛ مانند «الأحادیث الحسان فی فضل الطیلسان»، «أبواب السعادة فی مسائل الصلوات»، «أحداق الحدائق فی النظم الرائق»، «أحداق الأخبار فی أخلاق الأخیار»، «الأبیات الوافیة فی علم القافیة»، «تنبیه الغیبی إلى تکفیر ابن عربی»، «نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور»، «شمس المعارف و لطائف العوارف» و ...

اما آیا می‌توان گفت ویژگی‌ای که متون صوفیانه و عرفانی در این سده‌ها به خود می‌گیرد مانند رمز، ابهام، ابهام، پارادوکس و ... یعنی آنچه خواننده را از درک ژرفای سخن صوفیانه باز می‌دارد یا دست کم او را با دشواری روبه‌رو می‌کند، در عناوین کتاب‌های تصوف هم نمود می‌یابد؟ و آیا همان‌گونه که شاعر صوفی «معنای اشیاء را بیان نمی‌کند، بلکه تجربه خود را عرضه می‌دارد: سرمستی‌ای که او را تکان می‌دهد و جذبه و ربودگی که حاصل معنی و بی‌نهایتی‌اش است» (تصوف و سورئالیسم، ص ۲۵۱)، نویسندگان کتاب‌های تصوف هم از عنوان‌های خود چنین وظیفه‌ای را خواسته‌اند؟ اگر چنین فرضیه‌ای را بپذیریم، باید به رمزآلود بودن، هنری بودن و در عین حال نارسایی این عناوین در بیان بی‌نهایتی تجربه درونی نویسندگان این کتاب-ها اعتراف کنیم. فاطمه بلعلی درباره عنوان‌های کتب تصوف می‌نویسد: «برخی از واژگان که در این عنوان‌ها به کار رفته‌اند مانند «طواسین»، «المواقف والمخاطبات»، «الإشارات الإلهیه» واژگانی خطابی و دارای بُعد رمزی هستند که خواننده را وادار می‌کنند دست‌کم فضای کلی مضمون کتاب را پیش‌بینی کند؛ زیرا این واژگان، افق-های گوناگونی را برای پیش‌بینی در ذهن او می‌گشایند ... به همین دلیل خیلی وقت-

ها می‌بینیم که عناوین کتاب‌های تصوف بیش‌تر از اشاره روشن به مضمون، به رمزی بودن آن مضمون و امکان تأویل‌های گوناگون از آن، دلالت دارند.» (تحلیل الخطاب، ص ۲۶۷ و ۲۶۸).

بنابراین عناوین این کتاب‌ها گاه هدفی فراتر از اشاره به مضمون دارند یعنی می‌خواهند سرمستی، جذب و تجربه درونی و نامرئی عارف را بیان کنند. نکته جالب اینکه بیش‌تر عنوان‌هایی که بر رمز یا ایهام دلالت دارند، دیگر مسجع و طولانی نیستند؛ به دیگر سخن هر اندازه عناوین نوشته‌های تصوف، مسجع و طولانی‌تر باشند، نشان روشن‌تری بر موضوع دارند و از رمز و ایهام به دورند.

گاه عناوین نوشته‌های صوفیانه، نشان می‌دهند که خوانندگان یا مخاطبان آن‌ها، چه قشرهای سنی یا فرهنگی هستند. «عناوین صوفیانه مانند کلیدهایی برای تأویل می‌مانند که هم خبر می‌دهند و هم خواننده را تحریک می‌کنند. برای نمونه عنوان الإشارات الإلهیة توحیدی افزون بر وظیفه اصلی هر عنوان (= وصف) و وظیفه الهامی که واژه «الإشارة» بر آن دلالت دارد، نشان می‌دهد که این عنوان خطاب به خواننده‌ای است که متصوفه در شعار خود «مَنْ لَمْ يَفْهَمْ إِشَارَاتِنَا لَا تُسَعِّفُهُ عِبَارَاتُنَا»، بدو چشم‌زد دارند» (همان، ص ۲۶۸)؛ یا از عنوان «المورد العذب لذوی الورد فی کشف معنی وحده الوجود» روشن می‌شود که این کتاب برای خوانندگان نوآموز و علاقمندان بی‌تجربه که می‌خواهند معنای وحدت وجود را دریابند، نوشته شده است.

نکته دیگر درباره عناوین کتاب‌های تصوف در این دوره این است که این عناوین معمولاً تهی از واژه «کتاب» هستند^{۱۳}. این برخلاف سنت کتاب‌نویسی عرفانی در قرن‌های نخستین است که واژه «کتاب» به گونه‌ای برای تبرک نوشته، در آغاز عنوان می‌آمد و پیشتر، از آن سخن گفتیم. ضمن اینکه همین واژه «کتاب» بر نثر بودن متن و واژه «دیوان» بر شعر بودن آن دلالت می‌کرد. به همین دلیل بیشتر کتاب‌های این دوره «دیگر به شکل متن اشاره ندارند بلکه تنها بر موضوع آن اشاره دارند و بنابراین در

شمار عناوین خطابی قرار می‌گیرند که ذهن خواننده را مستقیماً به سوی موضوع می‌برند. برای نمونه هیچ فرقی میان ذخائر الأعلاق (شعر)، ترجمان الأشواق (شرح)، الإشارات فی أسرار الأسماء الإلهیة والکنایات، الأربعین المطولات، الإعلام بإشارات أهل الإلهام و ... که شعر و نثر در آنها آمیخته است، از این لحاظ وجود ندارد.» (همان، ص ۲۷۴)

اکنون - افزون بر آنچه ذکر شد - نمونه‌هایی از عناوین کتب تصوف این دوره را جهت اثبات ویژگی‌های یاد شده، می‌آوریم: «دلائل الخیرات و شوارق الأنوار فی ذکر الصلاة علی النبی المختار» (جزولی)، «شرح المواقف»، «شرح منازل السائرين»، «رساله فی شرح الأسماء الحسنی» (عفیف الدین تلمسانی)، «جلوه العشاق و خلوه المشتاق» (بهاء الدین اربلی)، «مناهج الفکر و مباحج العبر»، «غرر الخصائص الواضحة و غرر النقائص الفاضحة» (جمال الدین وطواط)، «حیاء القلوب فی کیفیة الوصول إلى المحبوب» (عماد الدین اسنوی)، «بیان الإحسان لأهل العرفان»، «ختام المسک، سر السماع» (سمنانی)، «تحذیر العباد من أهل العناد ببدعة الاتحاد»، «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور» (بقاعی)، «المورد العذب لذوی الورد فی کشف معنی و حده الوجود»، «السیوف الحداد فی أعناق أهل الزندقة و الإلحاد» (بکری)، «فضل بسم الله الرحمن الرحیم» (البونی)، «تحذیر العباد من أهل العناد ببدعة الاتحاد» (بسطامی) و ... در کوتاه‌سخن می‌توان ویژگی‌های عناوین کتاب‌های تصوف در این دوره را چنین برشمرد: عناوین طولانی و دارای سجع، دو بخش بودن عناوین به هدف جمال‌شناسی و کامل کردن موسیقی واژه‌ها، نبود واژه «کتاب» در آغاز آنها، خطابی بودن عناوین، رمزی بودن برخی عناوین.

آنچه در این جستار در نقد عناوین نوشته‌های تصوف نوشتیم بیش‌تر با نگاه به خود این عناوین، بدون توجه به میزان پیوند آن با محتوای نوشته‌ها بود. اینکه دقیقاً عناوین کتاب‌ها با درون‌مایه‌های آنها چه پیوندی دارند باید در جای دیگر بررسی

شود. به ویژه اینکه به گفته «آمنه بلعلی» کتاب‌های تاریخ تصوف پر است از عناوینی که متونی برای آن‌ها دیده نشده است و به دلایل تاریخی یا سیاسی بسیاری از این متون از بین رفته است، اما حافظه‌ها این عناوین را نگه داشته است و بر اساس همین عناوین بدون متن است که گاه کارکردهایی برای این عناوین تصور شده است که از نقش اصلی آن فراتر رفته است. برای نمونه چون حلاج کشته شد، کتاب‌هایش توقیف شد و کاتبان برای مدتی از نوشته‌های او نسخه‌نویسی نمی‌کردند. با وجود این جناب «ماسینیون» چهل و شش عنوان کتاب از حلاج ذکر می‌کند که همگی عناوین موضوعی - خطابی هستند و کارکردهای گوناگونی چون کارکرد ایحائی دارند و در حقیقت، کلیدهایی برای تأویل به شمار می‌آیند مانند: «الظلّ الممدود و الماء المسکوب و الحیاء الباقیه»، «مواجید العارفين»، «کیف کان و کیف یکون»، «هو هو»، «الأمثال و الأبواب». و از گذشته تا کنون افراد بسیاری از همین عناوین بدون متن برای توجیه دیدگاه‌های مؤلفانشان یا حتی انتقاد و محاکمه آن‌ها بهره گرفته‌اند... مانند آنچه برای توحیدی روی داده و برخی او را به دلیل وجود عنوان از متنی که گم شده است، در شمار زنادقه و ملحدان آورده‌اند و این عنوان چنین است: «الحجّ العقلی إذا ضاق الفضاء علی الحجّ الشرعی» (همان، ص ۲۷۰)

نتیجه‌گیری

۱. فرم عناوین نوشته‌های تصوف، تا اندازه‌ای پیرو شیوهٔ نثرنویسی در ادبیات فارسی و عربی است.
۲. در عناوین نوشته‌های تصوف آغازین (= زهد) بیشتر، واژه‌های ساده، کوتاه، بی‌پرده و واضحی را می‌بینیم که دلالت مستقیم به مضمون نوشته دارند؛ بنابراین جزء عناوین موضوعی به شمار می‌آیند.
۳. هرچه از سده‌های سوم و چهارم هجری پیشتر می‌آییم، عناوین نوشته‌ها در همهٔ حوزه‌ها، طولانی‌تر و آهنگین‌تر می‌شوند و نویسندگان برای زیباتر جلوه دادن آن‌ها، از

آرایه‌های ادبی بهره می‌گیرند. در واقع، آن بیماری که نثر فارسی و عربی را گرفتار کرده بود، به عناوین نوشته‌ها هم راه می‌یابد.



پی‌نوشت‌ها:

1. Entry.

2. Main entry.

۳. برای پی بردن به ارزش عنوان‌گذاری، به مقاله «عنوان کتاب و آیین انتخاب آن» نوشته آقای محمد اسفندیاری که در شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۶ و ۸ در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ مجله آینه پژوهش چاپ شده است، نگاه کنید.

4. Thematique.

5. Generilue.

۶. هرکس اشارات (تأویل سخن) ما را درنیابد، عبارات (متن سخن) ما را نیز درنیابد.

7. Alain.

۸. عناوین کتاب‌ها و نوشته‌هایی که پس از این می‌آید از سه کتاب «تاریخ الأدب العربی» نوشته کارل بروکلیمان، «تاریخ التراث العربی» از فؤاد سزگین و «الموسوعه الصوفیه أعلام التصوف والمنکرین علیه والطرق الصوفیه» نوشته عبد المنعم الحفنی، برگزیده شده است.

۹. توازی: اجتماع سجع و توازن مانند سعیراً و نصیراً.

۱۰. ترصیع (تساوی): اجتماع سجع و توازی؛ بدین معنا که واژگان جمله اول با واژگان جمله دوم در وزن و حرف آخر و تعداد، برابر باشد مانند این جمله حریری: فهو یطیع الأسجاع بجواهر لفظه و یقرع الأسماع بزواجر وعظه.

۱۱. شاید آن‌گونه که به گفته شفیع کدکنی، در شروح و تفسیرهای متون عرفانی این دوره «مبانی عقلانی و حسی و تجربی مطرح نمی‌شود و طبیعی است که در چنین میدان‌هایی قلم در دست تخیل باشد، گیرم تخیلی بیمار و هدر رفته و هرز» (نک: شکار معانی، ۲۸) در عنوان‌گذاری‌های

نوشته‌ها به ویژه نوشته‌های رمزی و تأویلی متصوفه نیز چنین تخیل بیمارگونه دور از منطق، دستی قوی داشته باشد.

۱۲. بر پایه آنچه در گفتاری از شفیع کدکنی با عنوان «جادوی مجاورت» آمده، موسیقی نهفته در ترکیب «جادوی مجاورت» سبب شده است این ترکیب در مقایسه با ترکیب‌های «جادوی همنشینی»، «افسون همنشینی» یا «افسون مجاورت»، نوعی تاثیر یا سایه‌روشن معنایی بیش‌تری را به ذهن خواننده، برساند. به گفته وی جادوی مجاورت یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده در تاثیرات زبانی و شیوه‌های بلاغی است.

۱۳. در نمونه عناوینی که پس از این می‌آید، این امر روشن می‌شود.

منابع:

- «أدبیه الخطاب النثری عند القاضی عیاض»؛ نواری باله، رسالة الماجستير، الجزائر، جامعه العقیدة الحاج لخضر باتنة، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، ۱۴۳۰هـ - ۲۰۰۸م.
- أسس النقد؛ احمد احمد بدوی، لاط، نضمة مصر للطباعة والنشر، القاهرة، ۲۰۰۳م.
- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ)؛ قاسم غنی، چاپ پنجم، زوار، تهران، ۱۳۶۹خ.
- «بررسی و تحلیل نام‌های اشعار قیصر امین پور»؛ مصطفی گرجی و افسانه میری، مجله جستارهای ادبی، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۱۶۷، صفحه ۷۹ تا ۱۰۴.
- تاریخ الأدب العربی؛ کارل بروکلمان، تعریب عبد الحلیم النجار و رمضان عبد التواب، الطبعة الثانية، دار الكتاب الإسلامی، قم، د.تا.
- تاریخ التراث العربی (فی العقائد والتصوف)؛ فؤاد سزگین، تعریب محمود فهمی حجازی، لاط، مکتبه مرعشی نجفی العامه، قم، ۱۴۱۲هـ.
- تحلیل الخطاب الصوفی فی ضوء المناهج النقدیه المعاصره؛ آمنه بلعلی، الطبعة الأولى، الدار العربیه للعلوم ناشرون، الجزائر؛ منشورات الاختلاف، بیروت، ۱۴۳۱هـ - ۲۰۱۰م.
- التصوف الإسلامی (تاریخ، عقائد، طرق، أعلام)؛ سلیمان سلیم علم الدین، الطبعة الأولى، نوفل، بیروت، ۱۹۹۹م.

- تصوف و سورئاليسم؛ علي احمد سعيد ادونيس، ترجمه حبيب الله عباسي، چاپ دوم، سخن، ۱۳۸۵خ.
- «جادوي مجاورت»؛ محمد رضا شفيعي كدكني، مجله بخارا، مهر ۱۳۷۷خ، شماره ۲، صفحه ۱۵ تا ۲۶.
- زمينه اجتماعي شعر فارسي؛ محمدرضا شفيعي كدكني، چاپ نخست، اختران، تهران، ۱۳۸۶خ.
- سبك شناسي يا تاريخ تطور نثر فارسي؛ ملك الشعراء بهار، چاپ هفتم، انتشارات امير كبير، تهران، ۱۳۷۳خ.
- شعر معاصر عرب؛ محمد رضا شفيعي كدكني، چاپ نخست، سخن، تهران، ۱۳۸۸خ.
- «شكار معاني در صحراي بي معني (آسيب شناسي فرهنگ ايراني بعد از مغول)»؛ محمد رضا شفيعي كدكني، مجله زبان و ادبيات فارسي، دانشگاه تربيت معلم، بهار ۱۳۸۰خ، شماره ۳۲، صفحه ۲۳ تا ۵۲.
- «عنوان كتاب و آيين انتخاب آن»؛ محمد اسفندياري، مجله آينه پژوهش، بخش دوم، مهر و آبان ۱۳۶۹خ، شماره ۳، صفحه ۲۲۴ تا ۲۳۴.
- فن نثر در ادب پارسي؛ حسين خطيبي، تهران، انتشارت زوار، چاپ نخست، ۱۳۶۶خ.
- في التصوف الاسلامي وتاريخه؛ رينولد نيكلسون، تعريف ابو العلاء عفيفي، لاط، دنا، د.م، د.تا.
- كتاب الطراز المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقائق الإعجاز؛ يحيى بن حمزه العلوي اليمني، مراجعه وضبط محمد عبدالسلام شاهين، الطبعة الأولى، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵هـ- ۱۹۹۵م.
- كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون؛ حاجي خليفه، لاط، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۹م.
- الموسوعه الصوفيه أعلام التصوف والمنكرين عليه و الطرق الصوفيه؛ عبد المنعم الحفني، الطبعة الأولى، دار الرشاد، القاهره، ۱۴۱۲هـ- ۱۹۹۲م.
- النثر الفني في القرن الرابع؛ زكي مبارك، لاط، الهيئه المصريه العامه للكتاب، القاهره، ۲۰۱۰م.
- النقد الجمالي وأثره في النقد العربي؛ روز غريب، الطبعة الأولى، دار الفكر العربي، بيروت، ۱۹۹۳م.

- نقد/النثر (النظریه والتطبیق قراءة فی نتاج ابن الأثیر النقدي والإبداعي مع وصله بالدرس الأدبی الحدیث)؛ حلمی عباس، إشراف شوقی ضیف، الطبعة الأولى، مكتبة الآداب، القاهرة، ۱۴۳هـ-
۲۰۰۹م.

